



عدالت در بوستان سعدی

پدیدآورنده (ها) : علوی مقدم، سید محمد

علوم قرآن و حدیث :: نشریه مشکوة :: بهار ۱۳۶۴ - شماره ۷ (ISC)

صفحات : از ۶۰ تا ۹۹

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/58457>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۵/۰۱/۱۹

کاربر گرامی، فایل داندلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به **صفحه قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- بررسی توانمندی عدالت در بوستان سعدی براساس نظریه مارتین سلیگمن محورهای موضوعی : روانشناسی هنر و ادبیات
- گریزی به اندیشه سعدی در موضوعات تربیتی در باب هفتم بوستان
- تاثیر دیدگاه های تربیتی ایرانیان باستان در ادب فارسی با تکیه بر باب هفتم بوستان سعدی
- شعرشناسی شناختی و استعارات بدنی: الگوهای فرهنگی تفکر و زبان در بوستان سعدی
- سبک شناسی گفتمان راوی در بوستان سعدی
- واکاوی انعکاس نظریات جرم شناسی رشدمدار و انتقادی در گلستان و بوستان سعدی
- واکاوی تطبیقی جایگاه قناعت در مثنوی معنوی مولوی و بوستان سعدی با تأملی در دیدگاه مکتب معنادرمانی و ارائه الگویی از آن
- اصول و روش های مدیریت خشم در بوستان سعدی: دلالت هایی برای مدیران آموزشی
- تأملی بر صنعت روایت در گلستان (ترتیب کتابت و تهذیب ابواب به مثابه نمودی از عدالت نزد سعدی)
- جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش؛ مروری بر تدبیر و مدیریت در بوستان سعدی

دکتر محمد علوی مقدم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«عدالت در بوستان سعدی^۱»

موضوع سخن بنده، عدالت در بوستان سعدی است، که در ضمن سعی خواهد شد که با عدالت، در قرآن و اسلام نیز مقایسه شود. عدالت^۲ در لغت به معنای داد کردن، داد گری بودن، انصاف داشتن، داد دادن است و چنانچه اسم مصدر باشد، به معنای داد گری و انصاف است و در اصطلاح، نهادن هر چیزی است به جای خود، حدّ متوسط میان افراط و تفریط در هر یک از قوی و حدّ اعتدال در هر چیزی می باشد.

«العدالة في اللغة، الاستقامة وفي الشريعة عبارة عن الاستقامة على طريق الحقّ بالإجتناّب عما هو مخطور دينه».

«العدْلُ عبارة عن الامر المتوسط بين ظرفي الإفراط والتفریط، وفي اصطلاح الفقهاء من اجتناب الكبائر ولم يُصر على الصغائر وغلّب صوابه واجتناب الافعال الخسيسة كالأكل في الطريق والبول. وقيل: العدل مصدرٌ بمعنى العدالة وهو الاعتدال والاستقامة وهو الميل الى الحق» (۱).

۱ - برخی از مطالب این مقاله، در کنگره بزرگداشت هشتصدمین سال تولد سعدی (۴ تا ۷ آذرماه ۱۳۶۳) در شیراز قراءت شده است.
۲ - عدالت، عدولت، مقْدِلت، مقْدَلت، تمام این کلمات به معنای «عدل» است.

در قرآن مجید، ضمن این که در آیات فراوانی کلمه «عَدْل» به معنای مشهور به کار رفته، باید دانست که گاه هم به معنای «معادل» و «عوض» آمده است مثلاً در آیه:

«...وَإِنْ تَعِدِلْ كَلَّ عَدْلٌ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا...».

بخشی از آیه ۷۰ سوره آنعام -۶-

یعنی: و چنین کسی «نفسی» اگر هر گونه عوضی پردازد، از او پذیرفته نخواهد شد.

یا مثلاً در آیه ۴۸ سوره بقره «...وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ...» که بخش نخست آیه «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» می باشد و معنای آن چنین است:

بترسید از آن روز که کسی به جای دیگری کیفر نمی بیند و شفاعت هم پذیرفته نمی شود و غرامت و بَدَل هم، قبول نخواهد شد. کلمه «عَدْل» به معنای بَدَل است و غرامت.

شیخ طوسی، گفته است (۲): «وَالْعَدْلُ الْمَذْكُورُ فِي الْآيَةِ: الْفِدْيَةُ»، و تفاوت میان عَدْل و عَدْل را آن دانسته که «عَدْل» به کسر عین به معنای مثل است، گفته می شود: «عندى عَدْلٌ جاريتك أى جارية مثلها» و چنانچه بگویند: «عندى عَدْلٌ جاريتك» یعنی از لحاظ بها و قیمت مثل آن است.

شیخ طوسی در بحث لغوی همین آیه گفته است: «وَالْعَدْلُ وَالْحَقُّ وَالْإِنصَافُ نَفَاطِرٌ، وَالْعَدْلُ نَقِيضُ الْجَوْرِ. وَالْعَدْلُ: الْحَكْمُ بِالْحَقِّ».

شیخ طوسی در تفسیر آیه ۱۲۳ سوره بقره «...وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ...» نیز گفته است (۳) که کلمه «عَدْل» در این آیه به معنای معادل و عوض است. یعنی: ... هیچ گونه معادل و عوضی هم قبول نمی شود و شفاعت هم او را سود

نمی دهد.

کلمه «عَدْل» در آیه ۹۵ سوره مائده -۵- نیز به معنای مُعادل است.

بخشی از آیه چنین است: «... أَوْعَدْلُ ذَلِكْ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ...» یا معادل آن روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد.

در صدر آیه، خدا گفته است: در حالِ احرام، صید را به قتل نرسانید و چنانچه کسی از شما عمداً آن را به قتل رساند، باید کفاره‌ای معادلِ آن، از چهار پایان بدهد «يُحَكِّمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ» که دو تن، عادل از شما مُعادلِ بودنِ آن را تصدیق کند، یا به جای قربانی، باید اطعام مستمندان کند یا معادلِ آن، روزه بگیرد تا کیفر کارِ خود را بچشد.

کلمه «عَدْل» و عُذُول به معنای انحراف و یا به قول ابن منظور «عَدْلُ عَنِ الطَّرِيقِ» نیز می باشد مثلاً در آیه «...إِلَّهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» آیه ۶۰ سوره نحل -۲۷-

«يعدلون» در این آیه، از مادهٔ عُذُول است به معنای انحراف و بازگشت از حق به باطل که در این صورت، معنی چنین است: «... آنان گروهی هستند که از خدایِ یکتا به غیر او، عدول می کنند».

و ممکن است، کلمه «يعدلون» از مادهٔ «عَدْل» بر وزن قِشْر باشد یعنی معادل و شبیه و نظیر و در این صورت، معنی چنین است: آنان، برای خدا، عدیل و نظیر قائل می شوند.

در آیات قرآنی، کلمه «عَدْل» به معنای متداول، زیاد به کار رفته مثلاً در آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ...» آیه ۱۱۵ سوره انعام -۶-

۳- عجیب است که صفت عدالت، برای داور، در این مسأله نیز ضروری است.

۴- منظور از کلمه، در این آیه، قرآن است و یا دین و آیین خدا. یعنی تواریخ و اخبار و احکام و قوانین قرآن

یعنی: و کلام پروردگارت با صدق و عدل به انجام رسید، هیچ کسی نمی تواند، کلمات او را دگرگون سازد.

اکنون لازم است که ابتدا مفهوم اصلی و دقیق عدل روشن شود و بدانیم که عدل چیست؟

کلمه «عَدْل» چهار معنی و یا چهار مورد استعمال دارد:

الف - موزون بودن، یعنی یک اجتماع موزون و متعادل آن است که هر چیزی

در آن به قدر لازم نه به قدر مساوی، وجود داشته باشد. مثلاً یک مصنوع متعادل، آن

همه عدل است. و کلمه خدا یعنی قرآن، چیزی است که درست و نادرست را از یکدیگر جدا می کند، این کلمه از روی صدق و دادگری تمام شده و هیچ گونه متمگری با آن آمیخته نیست و عدل بودن آن، از آن جهت است که برای کافر مُعاند، کسبگری خواهد بود و برای مؤمن مهتدی هم پاداش. شیخ طوسی در جلد چهارم ص ۲۴۷ تفسیر التبیان، دو کلمه «صدقاً و عدلاً» را مصدر دانسته و بنا بر حالیت منصوب و ذوالحال آنها هم «کلمه» و تقدیر آن «صادقة و عادلة» می باشد یعنی کلماتِ خدائی تماماً موافق است با مصالح اجتماعی بدون کم و زیاد. و گفته اند: منظور از «تمت کلمة ربك» یعنی گفتارهای خدائی کم کم نازل شده و بتدریج فرود آمده تا که کمال یافته است.

و المراد بقوله «تمت کلمة ربك»: انها آتتک شيئاً بعد شيئ حتى کملت. رک: تفسیر التبیان ۴/۲۴۸
شیخ محمد عبده، در ذیل آیه مزبور نوشته است: گاه بر جمله و چند گفتار که درباره یک چیز باشد و هدف واحد داشته باشد، کلمه اطلاق می شود، خواه کوتاه باشد یا بلند. مثل این که در مورد برخی که خطبه ایراد می کنند و یا در موضوع خاصی مقاله می نویسند، گفته می شود:
«هذه کلمة فلان»

و حتی در زبان عربی به قصیده ای که غرض واحداً دنبال کند، کلمه گویند و نیز جمله «لا اله الا الله» را کلمة التوحید، گفته اند. و روی همین اصل است که برخی از مفسران گفته اند:

منظور از «کلمه» در این آیه، قرآن است، همچنانکه در آیات فراوانی چنین است:

«... کلمة ربك لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين»

«... وتمت کلمة ربك الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا...»

«... ولقد سبقت کلمتنا لیبایدنا المرسلین»

برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر المنار از تقریرات شیخ محمد عبده، تألیف السید محمد رشیدرضا،

دارالمعروف، بیروت، الطبعة الثانية، فقط ۱۲ جلد ۸ ص ۱۱ و ۱۲.

چیزی است که در آن از هر ماده‌ای به قدری که لازم و ضروری است و احتیاج، ایجاب می‌کند، در آن به کار برده شود، همان طوری که مفسران، ذیل آیه‌های: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَنْظُرُونَ الْمِيزَانَ. وَاقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»^۵.

آیه‌های ۸ و ۹ و ۱۰ سوره الرحمن - ۵۵-

گفته‌اند که در ساختمان جهان، رعایت تعادل شده و در هر چیز از هر ماده‌ای به قدر لازم، استفاده شده است. «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» آیه ۵۰ سوره القمر - ۵۴-

یعنی: ما هر چیزی را به اندازه معین آفریدیم.

عدل، بدین معنی همان چیزی است که قرآن در آیه‌های: «وَيَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ. الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ».

در آیه‌های ۷ و ۸ سوره انفطار - ۸۲- بیان کرده و گفته است: ای انسان؛ چه چیز ترانسیت به خدای بزرگوار و بخشنده ات، فریفت و مغرور ساخت، آن خدایی که ترا آفرید و هموار و کامل گردانیدت و اندام و اعضای ترا هماهنگ و متناسب، ساخت^۶.

در بخش نخست، قرآن انسان را با استفهامی توییحی، در برابر غرور بیجایش، مَدَمَّت می‌کند و سپس بر این بیان ربوبیت توأم با کَرَم، خدا انسان را خلق کرد و سپس به تسویه اش پرداخت و هر عضوی از او را در جای مناسبش قرار داد و در واقع،

۵- در واقع، قرآن گفته است: خدا که آسمان را برپاداشت، در جهان ترازوی عدل نهاد، تا شما هم از میزان عدالت، منحرف نشوید و در دادوستدهای خود، وزن را به عدالت بر پا دارید و در ترازو کم و زیاد نکنید.

۶- در واقع، قرآن گفته است: ای انسان! آیا تو گمان می‌کنی خدائی که در وجود تو این عدل و توازن را برقرار کرده، در جهان نظم و عدالتی قرار نداد و تومی‌پنداری که در جهان هرج و مرج است و برای هر موجودی وظیفه‌ای معین، نیست و اگر از وظیفه اش تخلفی کرد از او پرسش نخواهد شد؟!؟

عَدْل را که همان «وضع کَلِّ شیءٍ فی موضعه» می باشد، انجام داد و بین قُوای انسان، تعادل و توازن برقرار کرد. (۴)

نقطهٔ مقابل عدل، بدین معنی، بی تناسبی است و نه ظلم. و عَدْل به معنای تناسب و توازن از شوون خدائی است؛ زیرا او به مقتضای علم و حکمت خود می داند که برای ساختمانِ هر چیزی، از هر چیزی چه اندازه لازم و ضروری است.

ب - عَدْل به معنای دوم یعنی مُساوات و نفی هرگونه تبعیض، به طوری که یک آدم عادل، هیچ گونه، تفاوتی میان افراد، قائل نمی شود و عدالت بدین معنی یعنی رعایت تساوی در زمینهٔ استحقاق های متساوی و این همان چیزی است که می گویند: عدل روح هر شریعتی است و می توان گفت: شریعتی به آوج کمال رسیده که مساوات کامل را میان افراد و پیروان خود برقرار کند و تنها شریعت اسلام است که مَبْنَا و اساسش بِرَاصِلِ «انما المؤمنون اخوة» گذاشته شده و در اصل، کمترین امتیازی برای هیچ دسته و طبقهٔ خاصی، قائل نیست و لذا می گویند: «أعدل الشرائع» است.

عَدْل بدین معنی، برای جوامع، ضروری تشخیص داده شده و عقلاً برای هر جامعه لازم است و چیزی نیست که تنها ادیان، بدان توصیه کرده باشند و زبانِ وحی آن را، ضروری بدانند، بلکه اندک تفکر به ما می گوید که عدل از چیزهای ضروری زندگی اجتماعی است و شاید بتوان گفت: «العَدْل مظهرٌ مِن مظاهر العقل» (۵) و عَدْل طبیعی، عدل مطلق است که با قوانین عقلی، منطبق می باشد و در منتهی درجهٔ امتیاز قرار دارد و همان چیزی است که آدمی را به سوی کمال آدمیت، سوق می دهد و به گفتهٔ برخی: «يُوجد عدلٌ عامٌّ ثابتٌ لا يتغير بتغير الامكنة والأزمنة، هو اصل كل الشرائع الوضعية وما هو في ذاته الأرواح العام السائد على جميع الأنام» (۶)

که اشارتی نیز به عدلِ وضعی و همان چیزی که در ادیان و قوانین وجود دارد، شده است.

اهمیتِ عدالت و بدیِ ستم و بیدادگری، چنان است که پیامبر اکرم «ص» گفته است:

إِذَا ظَلِمَ أَهْلُ الذَّمِّ كَانَتِ الدَّوْلَةُ ذُوْلَةَ الْعَدْوِ...» (۷) یعنی اگر در باره اهلِ ذمه و کسانی از اهلِ کتاب که در سرزمین مسلمانان زندگی می کنند و جان و مال شان در پناه و زنده‌ار اسلام است و جزیه می پردازند، ظلمی و بیدادی بشود، پیامبر اکرم، آن دولت و حکومت را نکوهش کرده است.

قرآن مجید گفته است: «... وَأَهْرُتْ لِأَعْدَلِ بَيْنَكُمْ...»

آیه ۱۵ سوره شوری - ۴۲-

یعنی من - که پیامبرم - مأمور شده‌ام تا که میان شما عدالت برقرار کنم. یعنی همه را به یک نظر بنگرم، قوی را برضعیف و غنی را بر فقیر و کبیر را بر صغیر، مقدم ندارم و به قول علامه طباطبائی (۸) «وَلَا أَفْضَلَ ابْيَضَّ عَلَى أَسْوَدٍ وَالْأَعْرَبِيَّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا هَاشِمِيًّا أَوْ قُرَشِيًّا عَلَى غَيْرِهِ.»

حکمت بعثت و ارسالِ رُسل این است که عدل و قسط بر نظام زندگی بشر، حاکم باشد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»

آیه ۲۶ سوره حدید - ۵۷-

یعنی: البته که ما فرستادگان خویش را با دلائل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و قانون فرستادیم تا مردم بدین وسیله عدل و قسط^۷ را به پا دارند.

۷ - شیخ طوسی در ذیل آیه ۲۸۲ سوره بقره در جلد دوم ص ۳۷۵ تفسیر التبیان نوشته است:

قسط به معنای عدل است. گفته می شود: اقسط إقسطاً فهو مقسط: اذا عدل. و «إن الله يحب المقسطين»

ج - معنای سوم عدل، یعنی رعایت حقوق افراد و عطا کردن به هر ذی حق، حقّ او را.

و در برابر ظلم یعنی پامال کردن حقوق و تجاوز و تصرف در حقوق دیگران. و همین است معنای حقیقی عدالت اجتماعی بشری، یعنی عدالتی که افراد بشر باید آن را محترم شمارند. عدالتی که همه افراد جامعه باید از آن برخوردار باشند. و این همان عدالتی است که قرآن مجید دستور داده و گفته است: «...وإذا حکمتکم بین الناس أن تحکموا بالعدل...»

بخشی از آیه ۵۸ سوره نساء - ۴-

جالب توجه این که، در بخش نخست آیه مزبور، قرآن به یک قانون بسیار مهم اسلامی اشاره کرده و گفته است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» که از شأن نزول آیه، چنین استنباط می شود که هر مسلمانی بر طبق این آیه وظیفه

به همین معناست. قسط به معنای حصه است. گفته می شود: أَخَذَ فُلَانٌ قِشْطَهُ أَيَّ حِصَّتِهِ . قد قَسَطُوا الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ أَيَّ اقْتَسَمُوا عَلَى الْقِسْطِ یعنی علی القَدل.

ولی قَسَطَ قَسْطًا وَقُسُوطًا: یعنی ستم کرد. از حق منحرف شد. قَسَطَ الْوَالِي قِشْطًا: حکمران به عدالت رفتار کرد. قُلْ أَمْرِي بِالْقِسْطِ . وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ . وَأَنَّ حُكْمَ فَاحِكَمٍ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ . آیه ۴۲ سوره مائده - ۵-

لیکن «قاسیط» که مصدر آن، قَسَطَ وَقُسُوطَ است به معنای ظالم و ستمگر می باشد. « وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا » آیه ۱۶ سوره جن - ۷۲-

وَالرِّجُلُ الْقَاسِطُ : الّتی فی ساقها إِعْجَاجٌ یُعْدُو لَهُ عَنِ الْاِسْتِقَامَةِ .

قَسَطَ یَقْسِطُ قَسْطًا فَهُوَ قَاسِطٌ : اِذَا جَازَعَنَ الْحَقَّ .

قِشْطٌ : از مصادری است که وصف واقع می شود: رَجُلٌ قِشْطٌ هَمَّجُونٌ رَجُلٌ عَدُوٌّ اسْتِ .

قِشْطٌ: نصیبی است که از روی عدالت باشد. قسط سهم واقعی هر کس یا هر گروهی است از مجوعه مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی. قسط حق واقعی است و زیربنای اقتصادی جوامع را، قسط استوار می دارد؛ زیرا قسط یعنی سهم واقعی یک فرد است که در جامعه دارد؛ در صورتی که گاه، عدل بر اساس حقوق وضع شده و قراردادی می باشد.

دارد که در هیچ امانتی، نسبت به هیچ کس، خیانت نکند، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

در بخش دوم هم که مورد بحث ماست، قرآن گفته است: «وإذا حکمتم بین الناس آن تحکموا بالعدل» یعنی داوری میان مردم باید به عدالت باشد، آن هم به صورتی مطلق و نه فقط میان مسلمانان یا میان اهل کتاب بلکه در داوری میان همه مردم (= بین الناس) باید قانون عدل رعایت شود.

و این دو قانون یعنی حفظ امانت و عدالت در حکومت، زیر بنای یک جامعه سالم انسانی است و باید گفت: هیچ جامعه‌ای خواه الهی باشد و خواه مادی بدون اجرای این دو اصل، روی خوشبختی نخواهد دید و سامان نخواهد یافت. و در واقع اساس حکومت در اسلام و نخستین سنگ زیربنایی آیین داوری و حکومت در اسلام، عدالت است.

بخش پایانی آیه مزبور که قرآن گفته است: «...إِنَّ اللَّهَ نِعْمَ الْعَظِيمُ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» نیز جالب است و این که برخی از طاعنان می گویند تناسبی میان بخشهای پایانی آیات، نیست نادرست است؛ زیرا مثلاً در همین آیه باید گفت: چون داوری به عدالت کردن، باشنیدن و دیدن و ملاحظه کردن، ملایم است و باید داور، اوضاع و احوال را خوب ببیند و بشنود، روی همین اصل، دنباله آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» آمده است. و به قول سید قطب (۹): «والتناسقُ بینَ الأمرِ بهِ من التكاليف، وهو أداء الأمانات والحكم بالعدل بين الناس وبين كون الله سبحانه سميعاً بصيراً، مناسبة واضحة ولطيفة معاً.»؛ زیرا داور باید مطالب را بشنود و خوب

۸ - در واقع، قرآن گفته است: به دستور خدا و اندرز و موعظه او، عمل کنید؛ زیرا خدا أعلم به مسموعات است و آگاه از مُبْتَرَات. و می خواهد بگوید اگر به عدالت حکم کنید، خدا سمیع است و آن حکم را می شنود و چنانچه آداء امانت کنید او بصیر است و تمام مُبْتَرَات را می بیند.

ببینند و سپس داوری کنند، ولذا دنباله آن گفته است: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً» یعنی داور باید متوجه باشد که به قول سید قطب (۱۰) «فَاللَّهُ يَسْمَعُ وَيَبْصُرُ قَضَايَا الْعَدْلِ وَقَضَايَا الْأَمَانَةِ. وَالْعَدْلُ كَذَلِكَ فِي حَاجَةِ إِلَى الْإِسْتِمَاعِ الْبَصِيرِ وَالْإِحْسَانِ التَّقْدِيرِ...».

شیخ طوسی هم در ذیل آیه مزبور، نوشته است (۱۱):

«أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى الْحُكَّامَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ لَا بِالْحُجُورِ».

شیخ محمد عبده (۱۲) در ذیل آیه «وإذا حكمتم بين الناس أن تحكموا

بالعدل» نوشته است:

اجرای عدالت صحیح به دو امر بستگی دارد:

۱ - حاکم، حکم صحیح شرعی که شارع اصلی (=خدا) وضع کرده، بداند

تا بتواند بخوبی و درستی و دادگری میان مردم داوری کند.

۲ - استقامت رای داشتن و حُبّ و بُغض نداشتن^۹ و به یکی از طرفین دعوی توجه -

داشتن و یانسیب به دیگری دشمنی داشتن چیزی است که حاکم باید از آن برکنار

باشد تا بتواند حق را به صاحب حق برساند.

د - معنای چهارم عدل یعنی رعایت استحقاقها؛ زیرا موجودات در نظام

هستی از نظر قابلیت ها با یکدیگر متفاوتند، هر موجودی استحقاقی خاص خود دارد

و عدل الهی یعنی هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود که استحقاق و امکان

۹ - قرآن مجید، در چند مورد بدین نکته اشاره کرده و گفته است که در کار حکومت و داوری باید پیرو

دستورات الهی و مجری فرمانهای قرآنی بود همچون آیه ۴۸ - سورة مائده -۵-

«...فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...»

و نیز در آیه ۵۰ - سورة مائده گفته شده است: «وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ...»

را دارد، دریافت کند و معنای واقعی عادل بودن خدا، بدین مفهوم آن است که خدا استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مُهْمَل نمی گذارد و به هر کس هر چه استحقاق دارد می دهد. «قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی»

آیه ۵۳ سوره طه - ۲۰-

یعنی: پروردگارا، آن وجودی است که به هر موجودی آن بهره از خلقت داد که شایستگی آن را داشت و سپس آن را در راهی که باید برود، راهنمایی کرد. بایک تمثیل، می توان موضوع را روشن کرد و مثلاً گفت:

عدالت این است: معلمی که همه شاگردان را یک جور تعلیم داده و یک جور امتحان می کند و یک جور سؤال امتحانی می دهد، لیکن برخی از شاگردان به خاطر ساعی نبودن و یا کم هوش بودن بخوبی از عهده پاسخ دادن سوالات بر نمی آیند و بالعکس برخی دیگر از شاگردان به علت استعداد فراوان داشتن و یازحمیت بیشتر - کشیدن سوالات امتحانی را بخوبی جواب می دهند.

عدالت بدین مفهوم حکم می کند که معلم به هر شاگرد، نمره ای را که استحقاق دارد، بدهد و نه این که همه نمره ها را جمع کند و بعد میان همه دانشجویان به طور مساوی تقسیم کند.

و در این مورد است که می گوئیم: فرق گذاشتن و هر کس را آنچه استحقاق دارد، دادن، عین عدالت و مساوات است و فرق نگذاشتن و همه را یک نمره دادن عین، تبعیض است و ظلم^۱.

عدالت، یکی از اصول اعتقادی و ارکان عملی دین اسلام و هر دین برحق دیگری است که از جانب خدا باشد، وقتی که می گویند: مسلمان باید اعتقاد داشته

۱۰ - در این قسمت، از تقریرات استاد مطهری در کتاب «عدل الهی» بهره برده ام.

باشد که خدا عادل است یعنی جهان به عدالت برپاست یعنی در خلقت موجودات و میان آنها تعادل و توازن برقرار است، یعنی آنچه آفریده با نظم و اندازه و حساب معین آفریده و در سراسر جهان هم تعادل و توازن برقرار است و اعتدال و تناسب دقیق در موجودات هست.

یک انسان، اگر عقیده اش این باشد که در جهان نظم و عدالتی نیست و در جهان هرج و مرج است قهراً خود او هم، در زندگی راه جور و ستم و انحراف و کجروی را پیش خواهد گرفت.

مسلمانی که به وحدانیت خدا معتقد است، باید به عدالت خدا هم اعتقاد داشته باشد یعنی همان طور که عدالت از اصول اعتقادی دین اسلام است، از ارکان عملی آن نیز هست، بدین معنی که یک مسلمان باید در همه کارها برفیق عدالت عمل کند یعنی هر کاری را چنانکه شایسته است، انجام دهد که اگر چنین کرد عادل است و چنانچه خلاف آن کرد، ستمکار.

استفاده و بهره بردن از حق تا حدی رواست که به حقوق دیگران زیان نرساند نه این که هر کس بگوید: من حق دارم و هر چه دلم خواست می کنم. مثلاً کسی که اتومبیل می راند نمی تواند بگوید: اتومبیل از آن من است و من مالک آن، هر جور که دلم خواست می رانم بلکه باید بیندیشد که دیگران نیز حقی دارند، او نباید چنان اتومبیل براند که جامعه انسانها را گل آلود و سرور ویشان را خاک آلود کند.

بنیان جهان بر عدالت است، برای عملی ساختن عدالت در جامعه ای باید هر فرد را از هنگام کودکی به رعایت نظم و اعتدال عادت داد تا هر یک از افراد جامعه به وظیفه خود عمل کند؛ زیرا زندگی بدون عدالت امکان ندارد، جامعه در پرتو عدالت و جهان هستی با تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیز در مورد مناسب خود، برقرار می شود و پابرجا می گردد، چه نیکو گفته است پیامبر اکرم (ص) که آسمانها و

زمین بر اساس عدل استوارند.

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۱۳)

اکنون باید بررسی کرد که سعدی در بوستان درباره «عدل» چه گفته است؟ نخستین باب از ابواب ده گانه^{*} بوستان، باب عدل است^{۱۱} و خود نیز اشاره کرده است: یکی باب عدل است و تدبیر و رای نگاهیانی خلق و ترس خدای بوستان ص ۶ ب ۱۰۷^{۱۲}

همی دانیم که سعدی خود ابواب بوستان را به ده باب منقسم ساخته و در قطعه سوم از مقدمه بوستان گفته است:

چو این کجاست دولت بپردازم
بر او ده در از تربیت ساختم
بوستان ص ۶ ب ۱۰۶ چاپ دکتر یوسفی
۱۱ - و شاید در تقدم باب عدل بر دیگر ابواب، سعدی از آیه ۹۰ سوره نحل ۱۶۰ - پیروی کرده که خدا گفته است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

که جامع ترین برنامه اجتماعی را خدا در این آیه بیان کرده و به قول ابی السعود (۱۴) متوفی به سال ۹۵۱ هجری در تفسیرش:

«هی أجمع آیه فی القرآن للخیر والشر ولولم یکن فیہ غیر هذه الآیة الکریمة لکففت فی کونه نبیاناً لکل شیء وهدی» زیرا در این آیه، سه اصل که جنبه مثبت دارد یعنی:

عدل واحسان و بخشش به نزدیکان را، خدا دستور داده است، آن هم با فعل مضارع «یأمر» که به قول نویسندة تفسیر ابی السعود «لأفاده التجدد والاستمرار» تا که بفهماند، جامعه انسانی نمی تواند از قانون حاکم شمول عدل برکنار باشد؛ زیرا عدل به معنای واقعی یعنی هر چیزی در جای خود باشد. پس هرگونه انحراف خواه افراط باشد و خواه تفریط، تجاوز از حد باشد، تجاوز به حقوق دیگران باشد، همه بر خلاف اصل عدل است. و چه نیکو تفسیر کرده ابی السعود در جلد ۵ ص ۱۳۶ تفسیرش ذیل کلمه «بالعدل» که گفته است: «بالعدل»: «بمراعاة التوسط بین ظرفی الإفراط والتفریط وهو رأس الفضائل کلها یندرج تحته...»

و چون گاه، اصل احسان و بخشش باید به کمک عدل بیاید، اینست که قرآن بلافاصله از «احسان» سخن گفته؛ زیرا گاه جل مشکل به کمک اصلی عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست بلکه نیاز به احسان است و گذشت و فدا کاری.

۱۲ - شماره صفحات و ابیات، اشاره به بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، چاپ ۱۳۵۹ تهران، می باشد.

سعدی در ابواب ده گانه بوستان، خواسته است سیمای یک انسان نمونه آرمانی را ترسیم کند و انسانها را به سوی صلاح و سداد رهبری کند و به شایسته ها فرا خواند و از ناشایسته ها به دور دارد که باید گفت، در این زمینه سعدی، شعر اخلاقی را به کمال رسانده است.

و چون سعدی جور و ستم ستمگران قرن هفتم هجری را به چشم دیده و این مسأله در روحيات او مؤثر بوده، بر آن شده که از عدل سخن گوید و ستمگر را از ستم بر زير دست باز دارد و رو بهم رفته سعدی در هر باب از ابواب ده گانه بوستان، در این اندیشه بوده که انسان را به سوی کمال ترقی دهد و انسان آرمانی را مجسم کند.

سعدی، افکار عالی اخلاقی را، به صورت قصه بیان کرده و در هر قصه غرض خاصی را دنبال کرده و قصه ها هم به اقتضای مطلب، اغلب کوتاه است و مختصر و گاه همچون هشتمین قصه باب «عدل» دراز است و مفصل.

این قصه که آغاز آن: مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ز دریای عُمان بر آمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی

بوستان ص ۱۶ ب ۳۱۰

می باشد، حدود ۱۰۰ بیت است و داستان درباره سیاست شاهان و سخن چینی های اطرافیان و سرانجام حلّ این گونه مشکلات است که شاعر بناچار سخن را به درازا کشانده است.

بسیاری از مکانهای سعدی که شاعر از آن مکان، در داستان خود، سخن می گوید، ساخته و پرداخته ذهن خود سعدی است و سعدی به اقتضای داستان، از آن مکان سخن گفته است همان طوری که شخصیت های داستان نیز چنین است؛ زیرا شخصیت های داستان در بوستان سعدی و در قصه هایش گاه خود سعدی است و گاه داستان، حول یک شخصیت معروف تاریخی است و در بعضی از قصص

شخصیت داستان، حیوان یا جمادی است و در بعضی موارد هم علی الاصول داستانِ عام است و شخصیتِ داستان مبهم و غیر روشن.

سعدی در مقدمه^{۱۳} بوستان، بَرَاعَتِ استهلالی را نیز نمایانده و به تناسب اشعاری در مقدمه دربارهٔ هر باب، به طور اشاره، بیان کرده است، همان طوری که دربارهٔ «عدل» اشارتی چنین در مقدمه دارد:

به قدرت، نگهدارِ بالا و شیب خداوندِ دیوانِ روزِ حسیب
بوستان ص ۲ ب ۳۰

در بوستان سعدی، باب عدل که بیش از پنجاه قطعه و متجاوز از ۹۰۰ بیت شعر دارد، طولانی ترین ابواب ده گانهٔ بوستان است که در آن سه قصه دربارهٔ خود سعدی و سیزده قصه از زبان شخصیت های تاریخی و ۱۰ قصه هم، قصه های عمومی است. در باب عدل، شخصیت های داستان، شاهان و فرمانداران و حکام اعصارِ مختلف و زمانهای متفاوت هستند که به تناسب از زبان آنان و دربارهٔ آنان، سعدی قصه سروده و این شخصیت ها گاه مربوط است به ایران پیش از اسلام و جنبهٔ اُسطوره ای دارد همچون جمشید و گاه جنبهٔ تاریخی، همچون: کسری و هرمز- خسرو و شیرویه - شاپور و خسرو.

برخی از قصص هم به بعد از اسلام، مربوط می شود همچون داستانِ عمر بن

۱۳ - اگر بخواهیم، مقدمهٔ بوستان را تحلیل کنیم باید بگویم که این مقدمه شش بخش دارد، بخشی در ستایش ذات و صفات الهی است و قطعه ای نیز در مدح رسول اکرم و پیامبر مکرم حضرت محمد «ص» است و بخشی نیز در ستایش خلفای راشدین است که در برخی از چاپهای بوستان، این قطعه، عنوان جداگانه ای دارد و در بعضی هم، این قطعه را دنبال نعت سید المرسلین علیه الصلوٰة والسلام، بدون عنوان، ثبت کرده اند و مجموع ابیات دربارهٔ اینان بیش از ۳ تا ۴ بیت، نیست.

بخشی از مقدمه، اختصاص به سبب نظم بوستان دارد و بخشی هم به مدح اتابک ابوبکر بن سعد، حاکم

فارس.

قطعه ششم از بخش های مقدمه، در مدح اتابک محمد شاه (محمد بن سعد بن ابوبکر) می باشد.

عبدالعزیز - خلیفهٔ اُموی و حجاج بن یوسف، حاکم ستمگراُموی و مأمون از خلفای عباسی و قزلباش ارسلان و تکلّه بن زنگی. از پهلوانان اُسطوره‌ای ایران پیش از اسلام نیز داستانی دارد.

هدف اساسی سعدی از بیان داستانها این است که می‌خواهد پادشاه و یا امیر و حاکم و سلطان را نصیحت کند^{۱۴} و او را به امور دنیاوی و تدبیر شوون مملکتداری و رعیت داری، آشنا کند و در این راه از هیچ کوششی باز نمی‌ایستد و گاه خود نیز، چیزی برای رسیدن به هدف، ابداع می‌کند تا که به نتیجهٔ معهود برسد و در بیشتر این داستانها، ترتیب تاریخی را هم، رعایت کرده است.

قِصَةُ بیست و یا بیست و یک بیتِ انوشیروان و هرمز که با این بیت آغاز می‌شود:

«شنیدم که در وقتِ نزعِ روان / به هرمز چنین گفت نوشیروان»

«که خاطر نگهدار درویش باش / نه در بند آسایش خویش باشد»

بوستان ص ۱۲ ب ۲۱۸ و ۲۱۹

از پند و اندرزهای انوشیروان است به هرمز که سعدی بطور سماع روایت کرده و از آن قِصه به کلمهٔ «شنیدم» تعبیر کرده است. در سرتاسر این اشعار، روح انسان - دوستی سعدی - آن شاعر بزرگ اجتماع و آن کسی که عدالت را اساس کشوربانی، می‌داند - در اشعارش تجلی می‌کند و آنجا که می‌گوید:

«مراعات دهقان کن از بهر خویش / که مزدور خوشدل کند کار بیش»

بوستان ص ۱۳ ب ۲۳۷

۱۴ - شاید در این باره، فرمودهٔ پیامبر اکرم (ص) را در نظر داشته که فرموده است:

«أفضل الجهاد کلمةُ عدل عند إمام جائر».

رک: جامع الصغیر، سیوطی ج ۱/۱۸۷ حدیث شمارهٔ ۱۲۴۶.

در واقع، اصلی را بیان کرده و به کارفرمایان نشان داده که راه بهره‌وری از مزدور، در این است که کارگر آسوده باشد و فارغ‌بال و به آینده خود مطمئن. سعدی به طور مجرد سخن نگفته بلکه خواسته است بگوید: ای کارفرما! نفع دنیاوی تو در این است که از بدی پرهیزی و رعایت حالی مزدور را بکنی تا از نتیجه کارش بهتر بهره‌گیری در واقع خیر و خوبی کردن را به بهبود وضع زندگی این جهانی نیز مرتبط ساخته و به ستمگران نشان داده که بقاء و پایداری شان در این است که ترک ستمگری کنند و در گسترش داد بکوشند و بدانند که ستم و تجاوز، موجب نیستی و زوال آنان می‌باشد^{۱۵}.

در این قصه، مجموعاً سعدی توصیه کرده که باید دل بینویان را به دست آورد و خاطر نیازمندان را پاس داشت و تنها در اندیشه رفاه و آسایش خود نبود، باید به کار مردم پرداخت و نباید، چوپان سر بر بستر خواب نهد و گرگ در رمه افتاده باشد.

«نیساید به نزدیک دانا پستند / شبان خفته و گرگ در گوسفند»

بوستان ص ۱۲ ب ۲۲۰

حاکم و فرماندار، باید بیدار باشد و آگاه، و در دوران فرمان رانی و فرمانروائی خود، حقی را به پا دارد و باطلی را از میان ببرد، عدالتی را اجرا کند و حقی را احیاء کند و کار نادرست و باطلی را از میان ببرد^{۱۶} و در غیر این صورت باید گفت: حکمران

۱۵- این سخن، مضمون حدیث: «الْمُلُکُ یَقْتُلُ مَعَ الْکُفْرِ وَ لَیْقِلُ مَعَ الظُّلْمِ» می‌باشد؛ زیرا یک حکومت ممکن است، کافر باشد و خدانشناس و دوام هم بیابد، لیکن حکومت اگر ستم پیشه باشد و ظالم، پایدار نخواهد ماند؛ زیرا اثرات ستم، در همین زندگی دنیاوی بخوبی روشن می‌شود.

۱۶- این سخن، همان است که علی علیه السلام گفته است: «و اصل مطلب درج ۲ ص ۱۸۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ بیروت، طبع سوم درسی و سومین خطبه، ثبت است:

«قال عبدالله بن العباس: دخلت علی امیرالمؤمنین بذی قار و هو یخسف نعلہ. فقال لی: ما قیمۃ هذا النعل؟ فقلت: لا قیمۃ لها، فقال: واللہ لہی أحبّ إلی من إثمکم؛ إلا أن أقیم حقاً، أو أدفع باطلاً...»

یعنی عبدالله بن عباس می‌گوید: بر علی علیه السلام وارد شدم - در ذی قار وقتی که مشغول وصله کردن

خفته است و در بند آسایش خویش.

سعدی، در بوستان شاهان را ازستم بازمی دارد و می گوید: هلاک کردن مردم به ظلم و ستم شایسته نیست^{۱۷}؛ زیرا آنان پاسدار و پشتیبان مُلک هستند رعیت نشاید به بیداد گشت که مرسلطنت را پناهند و پشت بوستان ص ۱۳ ب ۲۳۶

و نیز سعدی، در بوستان، به انسانها هشدار می دهد و می گوید: ای انسان! آگاه باش و در این اندیشه باش که از دادگری و عدل و رای و اندیشه صواب روی برنتابی که اگر چنین کردی و عدل و داد را پیشه نساختی، مردم از بیداد تو می گریزند و از دیار توبه مُلک دیگری می روند
آلا تانیچی سر از عدل و رای که مردم زدستت نیچند پای بوستان ص ۱۳ ب ۲۴۱

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کفشِ خود بود. علی علیه السلام گفت: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: این کفش وصله دار ارزشی چندان ندارد. علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند! همین کفش بی ارزش، برایم از فرمان راندن بر شما محبوب تر و خوش آیندتر است، جز اینکه با این فرمانرانی و با این فرمانروائی، حقّی را بپا دارم و یا باطلی را دفع کنم و برطرف سازم. در واقع علی می خواهد بگوید: فرماندار باید بتواند، حقّی را احیاء کند، عدالتی را اجرا کند، کارنا درست باطلی را از میان ببرد.

۱۷ - دستوری که علی علیه السلام در این زمینه به مالک اشتر-فرماندار مصر- می دهد، بسیار جالب توجه است: «وَأَشِيرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ. وَالْحِجَّةَ لَهُمْ. وَاللِّطْفَ بِهِمْ. وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَهْبًا ضَارِبًا تَغْتَمُّ أَكْلَهُمْ...»
رک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۷ ص ۳۲

یعنی: ای مالک - فرماندار یا مردم و رعیت با چشمی پر عاطفه و سینه ای لبریز از محبت بنگر. ای مالک! ای فرمانداران! مبادا که در لباس چوپان همچون گرگی خونخوار باشی و به آشامیدن خون مردم مشغول شوی و در لابلای پنجه های لطیف، چنگالهای دلخراش و جانفرسا، پنهان داشته باشی. تشبیهات و استعارات و لطائف این عبارت مولا، بسیار جالب است؛ زیرا «أَشِيرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ، أَيْ اجْمَلْهَا كَالشِّعَارِ، وَهُوَ الثَّوْبُ الْمَلَصَقُ لِلْجَسَدِ» برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۹۶۷م - ۱۳۸۷ هج ۱۷ ص ۳۳.

واین مضمون، همان است که علی علیه السلام در نامه خود به فرماندار مصر - مالک اشتر نخعی - می نویسد «أَنْصِفِ اللّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ»^{۱۸}. و مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ هَوًى فِيهِ مِنْ رَعِيَّتِكَ. فَأَنْتَ إِلاَّ تَفْعَلُ تَظَلِّمٌ.» (۱۵)

یعنی: ای حکمران! انصاف و عدالت را، سرلوحه برنامه حکومت خود قرار بده، با خدا به انصاف رفتار کن یعنی اوامر الهی را به کار بند و از منتهیات خدای بپرهیز. درباره مردم نیز انصاف را از دست میده، یعنی نه خود به مردم ستم کن و نه اجازه بده که خویشان و کسانی توبه نام تو، به مردم ستم کنند.

سعدی از زبان خسرو، پادشاه ساسانی، در حال احتضار و آن گاه که می خواهد به خواب ابدی فرورود و یک سلسله اندرز به شیرویه فرزند خود می گوید؛ چنین گفته است:

«شنیدم که خسرو به شیرویه گفت در آن دم که چشمش ز دیدن بخت

بر آن باش تا هر چه نیت کنی نسیطر در صلاح رعیت کنی»

بوستان سعدی ص ۱۳ ب ۲۳۹ و ۲۴۰

وسرانجام در همین داستان به شاهان توصیه می کند که از فرمانروائی که در روزگار فرمانروائیش، بر آیین عدل و داد، فرمان راند و در ملک رانی بر آیین عدل و انصاف و راستی و صواب باشد، کسی بهتر نیست و او از همه کامیاب تر است^{۱۹}.

۱۸ - أَنْصِفِ اللّهَ: أى قُمْ لَهُ بِمَا فَرَضَ عَلَيْكَ مِنَ الْعِبَادَةِ وَالْوَجِيبَاتِ الْعَقْلِيَّةِ وَالسَّمْعِيَّةِ. وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ وَلائِكَ وَخَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ تَحَبَّهُ وَتَمِيلُ إِلَيْهِ مِنْ رَعِيَّتِكَ، قَمْتَى لَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ كُنْتَ ظَالِماً. ر ك : مأخوذ پیشین ج ۱۷ ص ۳۵.

۱۹ - این سخن یاد آور فرموده امام علی علیه السلام است که گفته است: «وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوِلاَةِ إِسْتِقَامَةُ الْقَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرِّعْيَةِ...» یعنی: بهترین چیزی که مایه چشم روشنی و لایه می باشد، استقرار عدالت است در کشور و پدید آمدن محبت رعیت است.

ر ك : حاج سید علینقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، به خط طاهر خوشنویس ص ۹۱۷.

از آن بهره ورتبر در آفاق، نیست که در مُلکرانی به انصاف، زیست

بوستان سعدی ص ۱۳ ب ۲۴۶

سعدی در انتخابِ کارگزاران دستور العمل مناسبی صادر کرده و گفته است که کار مردم را به کسی واگذار که خدا را بشناسد و تقوا داشته باشد و از خدای بهر اسد؛ زیرا آن کس که تقوا مَلکة او شده باشد، کشور را آبادان و خاطرِ خلق را شاد خواهد کرد، دستور سعدی این است:

«خدا ترس را بر رعیت گُمار که میعمار مُلک است پرهیزگار»

بوستان ص ۱۳ ب ۲۴۹

درست است که سعدی، در دنباله همین دستور العمل، متممی صادر کرده و

گفته است:

«بد اندیشِ تست آن و خونخوارِ خلق که نفع تو جوید در آزارِ خلق»

بوستان ص ۱۳ ب ۲۵۰

لیکن سخن علی در این باره، جامع تر است و کامل تر؛ زیرا علی در این باره به

مالکِ اشترمی گوید:

«ثُمَّ أَخْتَرُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ

وَلَا تَمْتَحِكُهُ الْأَخْصُومُ وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ^{۲۱} وَلَا يَحْضَرُ مِنْ^{۲۲} الْقِيِّ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ

وَلَا تَشْرِيفُ نَفْسَهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بَادِنِي فَهَمٌ^{۲۳} دُونَ أَقْصَاهُ. وَأَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ،

۲۰ - تَمَحَكَه الْخُصُومُ: تجعله ماحكاً، ای لجویاً، محك الرجل، أن ليح، و ماحك زيداً عَمراً؛ ای لاجه.

۲۱ - قوله: «وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ» أَي إِنَّ زَلَّةَ رَبِّعٍ وَأَنَابٍ، وَ الرَّجُوعُ إِلَى الْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ.

۲۲ - قوله: «وَلَا يَحْضَرُ مِنَ الْقِيِّ» هُوَ الْمَعْنَى الْأَوَّلُ بِعَيْنِهِ، وَالْقِيُّ: الرَّجُوعُ، الْأَنَّ هَاهُنَا زِيَادَةٌ، وَهُوَ أَنَّهُ لَا يَحْضَرُ، أَي لَا يَعْجَبُ فِي الْمَنْطِقِ لِأَنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ إِذَا زَلَّ حَصِرَ عَنْ أَنْ يَرْجِعَ وَأَصَابَهُ كَالْفَاهِمَةِ وَالْعَمَى خِجَالًا.

۲۳ - «وَلَا يَكْتَفِي بَادِنِي فَهَمٌ» أَي لَا يَكُونُ قَانِعًا بِمَا يَخْطُرُ لَهُ بَادِي الرَّأْيِ مِنْ أَمْرِ الْخُصُومِ بَلْ يَسْتَقْصِي وَيَبْحَثُ

وَأَخَذَهُمْ بِالْحَجَجِ وَقَلَّهِمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعَةِ الْخَصْمِ^{۲۴} وَاصْبِرْهُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ،
وَاصْرَمَهُمْ^{۲۵} عِنْدَ أَنْضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ...» (۱۶)

یعنی: ای مالک! برای حکمرانی میان مردم از آنان که در نظرتو، از همه برترند، کسی را انتخاب کن که سینه صدر داشته باشد و تنگ حوصله نباشد و مختاصمه طرفین دعوی او را به لجاجت درنیندازد، و چون به خطای خود پی ببرد، از بازگشت به حق و اعتراف بدان درنماند و حرص و آزر را به دل خود راه ندهد، به نظر سطحی، اکتفا نکند، و از آنان برگزین که در مورد چیزهای شبهه ناک بیشتر از دیگران درنگ می کنند تا حقایق برای شان روشن گردد و از مراجعه فراوان اصحاب دعوی دلتنگ نگردند و در کشف امور از همه شکیباتر باشند و در هنگام روشن شدن حق، قاطع حکم دهند، حکمرانان باید از کسانی باشند که ستایش زیاد آنان را گول نزنند و ستایشهای تملق آمیز و سخنان چرب آنان را به هر سو نکشانند...

سعدی در بوستان، کیفر مردم آزاران را در همین باب نخستین «عدل» تعیین کرده و عقیده دارد که در کیفر آنان تنها به گوشمالی و مجازات نباید اکتفا کرد بلکه کیفر او را زیاد شدید دانسته و معتقد است که باید او را از بیخ و بن کند و ریشه اش را قطع کرد. مکافات مودی به مالش مکن که بیخش برآورد باید زبن

بوستان ص ۱۴ ب ۲۵۳

و برای تأیید گفته خود، درنگ کردن و صبر پیشه ساختن را بر کار گزار ستم-پیشه، روا نمی دارد و عقیده دارد که در کیفر ستم پیشگان، تأخیر روا نیست و باید

۲۴ - قوله: «وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجِعَةِ الْخَصْمِ» أَي تَضَجَّرًا، وَهَذِهِ الْخِصْلَةُ مِنْ مَحَاسِنِ مَاشِرْطِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاذِ الْقَلْقُ وَالضَّجْرُ وَالْتَبَرُّمُ قِيحٌ، وَاقِيحٌ مَا يَكُونُ مِنَ الْقَاضِي.

۲۵ - قوله: «وَاصْرَمَهُمْ» أَي أَقْطَعَهُمْ وَأَمْضَاهُمْ. وَالْإِطْرَاءُ: الْمَدْحُ وَالْإِغْرَاءُ: التَّحْرِيفُ. رَك: شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ ج ۱۷ ص ۶۰ و ۵۹.

آنان را به کیفر رساند و نیست و نابود کرد.

مکن صبر بر عامل ظلم دوست چه از فربهی بایدش کند پوست

بوستان ص ۱۴ ب ۲۵۴

دستور امام علی علیه السلام، در این باره، بسیار لطیف است و پر معنی و مستدل؛ زیرا علی علیه السلام به مالک گفته است: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسَنُ وَالْمَسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ؛ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدَ الْإِهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيئاً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ، وَالزِّمُّ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ.»، یعنی ای مالک! ای فرماندار! مبادا در حکومت تو و منطقه نفوذ تو، بدکار و نیکو کردار، برابر باشند که اگر چنین باشد، نیکوکار در نیکوکاری خود، بی رغبت شود و بد کردار در بد کرداری خود، گستاخ تر گردد، بلکه باید هر یک را به آنچه به جای آورده پاداش دهی.

سعدی در باب اول بوستان، گاه به مسائلی پرداخته که به عدل نزدیک است، مثلاً در داستان عمر بن عبدالعزیز^{۲۶}:
یکی از بزرگان اهل تمیز حکایت کند زابن عبدالعزیز

بوستان ص ۲۶ ب ۵۱۲

از شَفَقَت، سخن گفته و عقیده دارد که سزاوار نیست دل گروهی غصه دار و پر اندوه باشد. و بهتر آن است که آدمی راحت همگان را بر رفاه خویشتن، ترجیح دهد. سعدی سر انجام لُب کلام و نتیجه داستان را چنین بیان می کند.

«که زشت است پیرایه بر شهریار دل شهری از ناتوانی فگار»

بوستان ص ۲۷ ب ۵۲۲

۲۶- عمر بن عبدالعزیز یا عُمر ثانی، هشتمین خلیفه اموی است و فقط دو سال و اندی از ۹۹ تا ۱۰۱ هجری خلافت کرده، از خلفای خوشنام سلاطین بنی امیه است که به دوستداری اهل بیت عصمت و طهارت، معروف و به دادگستری و عدل پروری، موصوف بوده است.

سعدی نمی‌پسندد، بلکه زشت می‌داند که دل مردم کشوری از بی‌برگی و نداری آزرده باشد و در رنج به سربرند ولی شهریار و نگهدارنده کشور بر خود، زینت بیند و با پیرایه، خود را پپیراید و بعد هم می‌افزاید:

«اگر خوش بخسبد ملک بر سریر نپندارم آسوده خسبد فقیر»

بوستان ص ۲۷ ب ۵۲۶

که خفتن راعی را بر خوابگاه ناز و نعمت و بیدار نبودن چشم دلش و ناآگاه ماندن او از حال و وضع رعیت را نکوهش کرده و ناروا دانسته است.

سعدی، درباره حجاج بن یوسف ثقفی^{۲۷} که مظهر ستم و بیداد بوده، به طوری که آنچه درباره اش نقل کرده اند، همه از ستم و بیدادگری او حکایت می‌کند، چنین می‌گوید:

حکایت کنند از یکی نیکمرد که اکرام حجاج یوسف نکرد

بوستان ص ۳۷ ب ۷۳۷

خشم نابجا و سریع و تند حجاج و قساوت و سنگدلی بیش از اندازه او را، سعدی چنین تعبیر می‌کند:

«به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز که نطعش بیندازد و ریگش^{۲۸} بریز»

بوستان ص ۳۷ ب ۷۳۸

حجاج بیدادگر که به چشم خشم به آن نیکمرد می‌نگرد، سرانجام از مأمور

۲۷ - حجاج بن یوسف ثقفی (منسوب به قبیله ثقیف، که قبیله بزرگ و مشهوری بوده) در سال ۴۱ هجری به دنیا آمده و در سال ۹۵ هجری، دوران حیات پر شور و شرش سپری شده است.

به امر عبدالملک اموی، امارت عراق یافت و مدتی ۲۰ سال در روزگار خلافت عبدالملک و دو فرزندش - ولید و سلیمان - در آن شغل خطرناک به سربرد و در روزگار فرمانرواییش به مسلمانان شکنجه‌های سخت داد و خون بسیاری از انسانها را، ریخت.

۲۸ - در برخی از نسخه‌های بوستان: «که نطعش بیندازد و خونش بریز» می‌باشد.

دستگاه خود می خواهد که او را سیاست کند و نطع و گسترده‌ی چرمین بگستراند و خونش بریزد^{۲۹}.

چه نیکوست که خشمهای نابجا و قساوتهای بیش از اندازه حجاج- حکمران اموی- را مقایسه کنیم با دستوری که علی علیه السلام به حکمران خود مالک اشتر- می دهد و می گوید:

«فَأَمْلِكُ هَوَاكَ، وَشَخَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّخَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.» (۱۸)

یعنی: ای مالک! ای فرماندار! باید دیو هوس و مشتبهاتِ نفسانی خود را به زنجیر کشی و بر هواهایِ نفسانی و خواهشهای جسمانی خود، مسلط باشی. و به خود و نفس خویش بخل بورزی، از آنچه برایت حلال نیست؛ زیرا بخل ورزیدن به نفس، عدل است و انصاف.

و چه خوبست به دستور دیگر امام علیه السلام به مالک اشتر، توجه کنیم تا بفهمیم، تفاوت از کجاست تا به کجا؟ علی به مالک اشتر دستور می دهد:

«إِيَّاكَ وَالْأِدْمَاءَ وَسَفْكُهَا بغيرِ حِلِّهَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَعْلَى لِنِقْمَةٍ، وَلَا اعْظَمَ لِبِتْبَعَةٍ وَلَا آخِرُ بَرِّوَالِ نِعْمَةٍ، وَانْقِطَاعُ مُدَّةٍ، مِنْ سَفِكِ الْإِدْمَاءِ بغيرِ حَقِّهَا.» (۱۹)

یعنی: ای مالک! ای فرماندار! زنهاربترس از آدم گشتی و خونریزی برخلافِ حق؛ زیرا هیچ چیز بیش از خونریزی ناروا، خشم خدای را بر نمی انگیزد و هیچ چیز بدفرجام تر، از آن نیست. خونریزی به ناحق، موجب زوال نعمت و قطع رشته حیات می باشد.

سعدی در بوستان یا تشبیهات و استعارات زیبایی، سیاست داخلی و کشورداری

۲۹ - سعدی، در این داستان، سنگدلی یکی از ستمگران تاریخ را به پرده تصویر کشیده و قساوت او را، مجسم کرده است.

را برای فرمانداران و زمامداران بیان کرده و در واقع برای شاهان و فرماندهان، دستورالعمل صادر کرده و گفته است:

رعیت چو بیخند و سلطان درخت درخت ای پسر، باشد از بیخ سخت

بوستان ص ۱۲ ب ۲۲۳

که خواسته است بگوید عموم مردم همچون ریشه و بُن هستند و همان طوری که اُستواری و پابرجایی هر درخت از ریشه و بُن آن خواهد بود، پابرجایی فرماندار هم وقتی امکان دارد که ریشه پابرجا باشد و خاطر مردم، جریحه دار نگردد و مردم دل-آزرده و خسته دل، نشوند؛ زیرا اگر مردم خسته دل شدند و دل آنان ریش گردد، اساس جامعه متزلزل می گردد و پایه های حکومت حاکم سست می گردد.

و گرمی گنی می گنی، بیخ خویش

بوستان ص ۱۱ ب ۲۲۴

سعدی، درباره اطرافیان حاکم و کارکنان حکومت و دولتمدارها نیز سخن گفته و عقیده دارد، آن کس که خداترس است و حق مردم را به خاطر ترس از خدا آداء می کند، او را باید کارگزار کرد نه آن که فقط از حاکم می ترسد و از خدا ترسی ندارد «خدا ترس باید امانت گزار امین کز تو ترسد، امینش مدار»

بوستان ص ۱۵ ب ۲۸۱

علی علیه السلام دستور داده است: «وَالصَّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقُ ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُطْرُوكَ وَلَا يُبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ...» (۲۰) یعنی: ای فرماندار به اهل ورع و تقوا بپیوندد (اطرافیان خود و کارگزاران را از انسانهای باتقوا و خداترس برگزین) و آنان را چنان تربیت کن که در ستایش تو از اندازه نگذرند و زیاده روی ننمایند و ترا به باطلی که انجام نداده ای، دلشاد سازند.

و به گفته شارح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید- سخن مولا علی در جمله «وَالصَّقُّ»

باهل الوَقَع» جمله‌ای است بسیار فصیح و بلیغ و پر معنی است، بویژه که دنبال سخن «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَى الْإِطْرُوكِ» می‌باشد که علی خواسته است بگوید: عَوْدَهُم إِلَى مَدْحُوكِ فِي وَجْهِكَ. وَلَا يَبْجَحُوكِ بِبَاطِلٍ»، یعنی اطرافیان خود را عادت بده و تربیت کن که در مقابل تو، به ستایشگری نپردازند و ترا با انجام کارهای باطل و نادرست، شاد نکنند.^{۳۰}

سعدی در همین باب، به مناسبت از عفو و گذشت هم سخن گفته و بر آن است که، آن کس را که از مقام و مرتبتش، معزول کردی، پس از گذشت زمانی از جُرم و خطای او در گذر

یکی را که معزول کردی زجاء چو چندی بر آید ببخشش گناه

بوستان ص ۱۵ ب ۲۸۷

و نیز سعدی، برای زمامداران تندی و خشم، نرمی و مدارا را ضروری می‌داند و آن را به فساد و رگ زن همانند می‌کنند که چون عضوی را ریش سازد، بر آن دارو گذارد تا زخم بهبود یابد.

«درستی و نرمی بهم درزه است چورگ زن که جراح و مرهم نه است»

بوستان ص ۱۶ ب ۲۹۳

و سرانجام، توصیه می‌کند که فرماندار باید رادی و حسن سیرت را روش خود سازد و می‌گوید: همان طور که خدای بزرگ بر توای فرماندار! تفضل کرده، تونیز بر مردم تفضل کن.

۳۰- ابن ابی الحدید درج ۱۷ ص ۴۵ شرح نهج البلاغه، دنباله همین مطالب، حدیث: «أَحْتُوا فِي وَجْهِ

المداحين التراب» را نقل کرده است. مرحوم فروزانفر نیز درج ۱ ص ۱۲۴ شرح مثنوی شریف ذیل شعر:

می بلرزد عرش از مدح شقیسی بدگمان گردد ز مدحش متقیسی

حدیث: «إِذَا مَدِحَ الْفَاسِقُ غَضِبَ الرَّبُّ وَاهْتَزَلَتِ الْعَرْشُ»

«جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش»

بوستان ص ۱۶ ب ۲۹۴

دستورالعمل سعدی برای زمامداران چنین است: سخن بد اندیشی که ترا وادار کند تا به کسی آزار رسانی و بدو آسیب وارد کنی، گوش مده و میپذیر و نیک بیندیش تا به حقیقت رسی و ژرف نگر باش تا به اصل مطلب، آگاه شوی و نادرست را از درست باز شناسی:

«به سمع رضا مشنوا یذای کس و گر گفته آید به غورش برس»

بوستان ص ۱۶ ب ۳۰۳

«چو خشم آیدت برگناه کسی تأمل کنش در عقوبت بسی»

بوستان ص ۱۶ ب ۳۰۸

سعدی به ژرف نگری و نیک اندیشی، اشاره کرده و با یک تمثیل زیبا، مطلب را بخوبی توضیح داده و گفته است: *توپیر علوم سعدی*

«که سهل است لعل بدخشان شکست شکسته نشاید دگر باره بست»

بوستان ص ۱۶ ب ۳۰۹

خُرد کردنِ لعلِ بدخشانِ گرانقدر و شکستنِ گوهرِ گرانبها، آسان است ولی پس ر شکستن، پیوندِ مجددِ آن نازیباست و نمی توان آن را درست کرد و پیوند زد، بنابراین ریغ خوردن و افسوس خوردنِ بر قتلِ بی گناه، سودی ندارد و رفته را باز نیارد.

سعدی در باب عدلی بوستان به مناسبت، برای گرفتن مالیات هم دستورالعملی، مادر کرده است:

«نه از بهر آن می ستانم خُراج که زینت کنم بر خود و تخت و تاج»

بوستان ص ۲۴ ب ۴۶۴

یعنی باج و خراج، تنها برای آن نیست که با گرفتن آن، فرماندار به خود بپردازد

و با آن خراج تن خود را با لباسهای فاخر بیاراید و اورنگ و دیهیم خود را به گوهرهای گوناگون زیور دهد. گنج و گنجینه و سرمایه های عمومی تنها از آن فرماندار و ویژه شخص حاکم، نیست بلکه بیت المال برای آراستن سپاه و برگ و ساز لشکر است، نه برای تهیة زینت و زیور شخص حاکم و پیرایه به خود بستن.

«خزائن، پر از بهر لشکر بود نه از بهر آذین و زیور بود»

بوستان ص ۲۴ ب ۶۷

دستور امام علی علیه السلام به مالک اشتر، در این باره چنین است:

وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ ابْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ. وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بَغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ وَلَمْ يَسْتَقِمَّ امْرُؤُهُ إِلَّا قَلِيلًا» (۲۱)

یعنی: ای فرماندار! باید همت تو در آباد کردن زمین بیشتر باشد تا ستاندن خراج؛ زیرا خراج به دست نیاید جز به آبادانی زمین. و هر کس که بدون کوشش در آبادانی زمین، خراج ستاند، کشور را ویران کند و بندگان خدای را بیازارد و هلاک سازد و زمان فرمانداریش دیر نیاید.

سعدی در باب عدل بوستان، تنها از عدل و داد، سخن نرانده بلکه در تدبیر مُلک و لشکرکشی ها و آیین جنگ و صلح نیز، سخن گفته است. گاه برای جنگاور، در میدان جنگ، تکلیف معین کرده و راه مقرر را بدو نشان داده و گفته است که جنگاور باید در عرصه نبرد، گریزگاه خود را در نظر آرد و گاه گفته است که چون سپاه پراکنده گشت، جنگاور نباید خود به تنهایی جنگ کند و زندگی خود را بر باد دهد.

«بیندیش در قلب هیجا مقرر چه دانی کیران را که باشد ظفر؟»

چوبینی که لشکر زهم دست داد بتنها مده جان شیرین به باد»

بوستان ص ۵۱ ب ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰

و برای نواختن سپاهی و لشکری نیز توصیه می‌کند و عقیده دارد، سپاهی که از جان خود، مایه می‌گذارد، در واقع ارزش جان خود را باید بستاند و اگر از مال و ثروت بی بهره بماند، از فداکاری و سرافشانی و جانفشانی، دریغ ورزد و شمشیر از نیام بر نیارد.

«بهای سرخویشتن می‌خورد
چو دارند گنج از سپاهی دریغ
چه مردی کند در صفِ کارزار
که دستش تهی باشد و کار، زار؟!»

بوستان ص ۵۲ ب ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳

و سرانجام سعدی در همین بابِ عدل، در بوستان توصیه می‌کند که در مسائل جنگ باید رازدار بود و اسرار نظامی را منتشر نساخت و در نهان به چاره‌کار پرداخت و تدارکات جنگی را از همگان، پوشیده داشت.

«به تدبیر جنگ بد اندیش کوش
مصلح بیندیش و نیت بپوش
نه در میان راز باهر کسی
که جاسوس همکاسه دیدم بسی»

بوستان ص ۵۶ ب ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵

سعدی در باره بیگانگان نیز دستورالعملی دارد و می‌گوید: نباید خاطر از رگنان را آزد، بلکه باید راه و رسم پسندیده و مقبولی با بازرگانان دیگر نقاط شت و با سوداگران و بازرگانان بخوبی رفتار کرد و در بهبود حال آنان، توجه کرد؛ برا کشوری که بیگانگان از آن، رنجیده دل گردند، دیری نباید که به تباهی گراید و ایرانی بدان جا راه یابد؛ زیرا سیاح و جهانگرد نام نیک را از جایی بجایی می‌برد به هر حال عقیده دارد که مهمان را باید محترم شمرد و مسافر را باید گرمی داشت و احتراز و پرهیز از بیگانه را نیز لازم دانسته است.

غریب آشنا باش و سیاح دوست
که سیاح، جلاب نام نکوست

نکو دار ضعیف و مسافر عزیز
وز آسیب‌شان بر حذر باش نیز
زیبگانه پرهیز کردن نکوست
که دشمن توان بود در زئی دوست
بوستان ص ۱۴ ب ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵

برای حُسنِ حِتام، سخن خود را با بحث از عدالتِ قرآنی، خاتمه می‌دهیم و می‌دانیم که عدالت یکی از ارکان عملی دین اسلام است، خدای بزرگ پیامبران را فرستاده تا که مردم را به عدالت وادارند، وظیفه شناس شوند، آنچه سزاوار و شایسته نیست، انجام ندهند.

در قرآن مجید، آیات فراوانی دربارهٔ قسط و عدالت و امر بدانها وجود دارد، مثلاً در آیه «یا ایها الذین آمنوا کونوا قَوَّامینَ لِلّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاةُ قَوْمِ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا اِعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی...»

آیه ۸/مائده-۵-

و در آیه «یا ایها الذین آمنوا کونوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَلَوْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوَالِدِیْنَ وَالْاَقْرَبِیْنَ اِنْ یَکُنْ غَنِیًّا اَوْ فَقِیْرًا...»^{۳۱}

آیه ۱۳۵/نساء(۴)

۳۱ - جالب توجه آن که دنبالهٔ آیه «...فلا تتبعوا الهویٰ ان تعدلوا...» می‌باشد یعنی از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد.

اسلام در این آیه به تمام افراد با ایمان دستور داده که قیام به عدالت کنید «یا ایها الذین آمنوا کونوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ...» فعل امر «کونوا» با «قَوَّامین» که جمع «قَوَّام» است و به اصطلاح، صیغهٔ مبالغه (بسیار قیام کننده) آمده است.

قرآن وقتی می‌گوید: «کونوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ» یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر زمان، قیام به عدالت کنید.

از بخش دوم آیه، چنین استنباط می‌شود که مؤمن و مسلمان راستین باید در برابر حق و عدالت، هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویشان و بستگان را به خاطر اجرای عدالت، نادیده بگیرد. «... شُهَدَاءَ لِلّهِ وَلَوْ عَلٰی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوَالِدِیْنَ وَالْاَقْرَبِیْنَ...»

در بخش دیگر همین آیه، قرآن گفته است: در راه اجرای عدالت، از هوی و هوس پیروی نکنید

منتهی درجه عدل اسلامی را مشاهده می کنیم؛ زیرا قرآن می گوید:

مسلمان در اجرای عدل باید تحت تأثیر هیچ گونه احساسی واقع نشود، دشمنی با مردم شما را وادار نکند که عدالت نکنید، حُب ذات و محبت داشتن نسبت به پدر و مادر شما را از اجرای عدالت باز ندارد، در همه حال، آنچه مقتضای حق و عدالت است، انجام دهید و این عالی ترین درجه عدالت است که در یک جامعه می تواند، وجود داشته باشد.

قرآن بصراحت می گوید: مبدا که دشمنی و کینه های قومی و مصلحت بینی و عصبیت های نژادی و هوای نفسانی، شما را بر آن دارد که داد نکنید، داد کنید و عدالت را پیشه خود سازید که این به تقوا نزدیکتر است.

جالب توجه است که دنباله آیه هم «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» می باشد و به قول شیخ محمد عبده (۲۲) «خبرت» آگاهی دقیق است و یک نوع آگاهی است که اختیاری و آزمایش هم باید آن را تأیید کند. در واقع مسلمان باید بداند که «انالله خبیر بما تعلمون» می باشد. یعنی بر خدا چیزی پوشیده نخواهد ماند.

جالب توجه این که در آیه پیشین (آیه ۷ سورة مائده) سخن از یادآوری پیمان

«...فلا تتبعوا الهوى أن تعدلوا...»

شیخ طوسی هم در ذیل آیه مزبور در جلد سوم ص ۳۵۴ تفسیر التبیان نوشته است:

«أمر الله المؤمنين أن يكونوا قوامين بالقيسط يعني بالعدل».

در تفسیر «وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» هم نوشته است: «ولو كانت شهادتكم على أنفسكم أو علىٰ والديكم أو علىٰ أقرب الناس إليكم، فقوموا فيها بالقيسط والعدل، واقوموا علىٰ صحتها».

شیخ محمد عبده در ذیل «...فلا تتبعوا الهوى أن تعدلوا...» در جلد پنجم ص ۴۵۸ در تفسیر جمله مزبور نوشته است: «فلا تتبعوا الهوى و ميل النفس الى احدي... بل آثروا القدر على الهوى فبذلك يستقيم الامر في الوزی، أولا تتبعوا الهوى لئلا تعدلوا عن الحق الى الباطل فالهوى مرآة الأقدام» در واقع، خواسته است بگوید، در اجرای عدالت از هوای نفسانی پیروی نکنید و عدالت و دادگری را برگزینید و نه خواهش های نفسانی را؛ زیرا جامعه بدین وسیله پا بر جا خواهد ماند و قوام و دوام خواهد یافت.

و عهدخدایی است «واذکرو انعمۃ الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذقلتم سمعنا واطعنا...»

یکی از پیمان‌هایی که خدا، با اَمتِ مسلمان بسته، اجرای عدل و داد است بر روی زمین، آن هم عدل و داد مطلق بدون رعایت مصالح قومی و هواهای نفسانی و به قول سیدقطب (۲۳):

«العَدْلُ المطلق الذی لایمیل میزانه مَعَ المودَّة والشَّان، ولا ینأثر بالقرابة او المصلحة أو الهوی فی حال من الاحوال» یعنی دادگری مطلق، که خویشاوندی و عصبیت و احساسات خصوصی در آن مؤثر نباشد. این است عدل اسلامی این است دادگری که قرآن از مؤمنان می‌خواهد و می‌گوید: مباد! که دشمنی سبب تعدی و تجاوز شود و مباد که شما را کین و دشمنی، از راه دادگری دورتان کند؛ زیرا انحراف از دادگری، خود تجاوز است و تعدی.

شیخ طوسی (۲۴) در ذیل آیه مزبور: یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله...» نوشته است، بخش نخست این آیه، به مؤمنان خطاب کرده و از آنان خواسته است که «قوامین بالقسط» باشند یعنی: قائمین بالعدل و شهداء بالقسط هم باشند یعنی به عدل و داد، ادامه دهند و مبین دین خدا باشند؛ زیرا شاهد «بین ما شهد علیه» می‌باشد و کلمه «شهداء» در این آیه حال، است.

و نیز شیخ طوسی گفته است: «لا یجرمتکم شأن قوم...» یعنی لایحتملکم بغض قوم علی ألا تعدلوا» ریشه کلمه «لا یجرمتکم» جرم است. می‌گویند: جرمی فلاح علی آن فعلت کذا یعنی حملنی علیه.

در کلمه «شأن» هم که به معنای «بغض» است دو وجه جایز است، سکون نون و فتح آن. شأن قوم: بغض قوم.

قرآن مجید در این آیه که گفته است «... اعدلوا هوا قرب للتقوی» از تخدیر و

ترساندن از عدم اجرای عدالت، بحث نکرده بلکه با فعل امر «اغْدُلُوا هُو...» انسانها را به اجرای عدالت واداشته است و ضمیر «هُوَ» هم یعنی: «العَدْلُ المفهوم من اعدلوا» (۲۵)

شیخ محمد عبده گفته است: «قَوَام» یعنی کسی که کاری را به تمام و کمال، بدون نقص و انحراف انجام می دهد و در واقع آنچه را که خدا دستور داده، بخوبی انجام شود و در قیام بدان مبالغه شود «قَوَام هُو المَبَالِغُ فی القیام بالشیء» «شهداء بالقسط» هم یعنی اظهار حق برای حاکم تا بدان وسیله حکم صادر شود، بدون رعایت دوستیهای مشهودله یا مشهود علیه و بدون در نظر گرفتن قربتها و جاه و مقامها و فقر و مکننت ها و به گفته نویسنده تفسیر المنار «فالشهادة هنا عبارة عن اظهار الحق للحاكم ليحكم به او اظهاره هو آية بالحكم به، او الاقرار به لصاحبه» (۲۶) در آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره انعام - ۶- قرآن مجید، ده فرمان و ده دستور اخلاقی که اجرای آنها می تواند ضامن سعادت جوامع بشری باشد، بیان کرده که در واقع این دستورات از اصولی است که منطق و خرد هم آنها را می پذیرد و برای جوامع بشری، سودمند می داند. هشتمین دستور: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» می باشد یعنی: چون در هنگام داوری و یا مثلاً شهادت دادن و یا در هر مورد دیگر که سخن می گوئید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر عدالت، منحرف نشوید، هر چند در باره خویشاوندان شما باشد و داوری به حق، به زیان آنان پایان پذیرد.

قرآن، برای سخن گفتن هم، داد را ضروری دانسته و گفته است چون سخن می گوئید به داد، گوئید یعنی همان طوری که «عَدْلُ» در افعال واجب است و در همین آیات گفته شده بود «فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» عدل در اقوال هم ضروری است؛ زیرا این خود رکن اساسی است و محور اصلی نظام اجتماعی بشری. وروانیست که یک مسلمان به خاطر مسائل خویشاوندی، از عدل منحرف شود

وسخن به بیداد گوید و به سود خویشاوندان، داوری کند. (۲۷)

خلاصه این که قسط و عدل اسلامی، عمومیت دارد، به چیز خاصی بستگی ندارد. شمول دارد به همه چیز و همه جا تعلق می‌گیرد؛ زیرا گواهی دادن وقتی که باید برای خدا باشد و به خاطر خدا صورت گیرد، از هرگونه تأثیر و تأثیری، خالص می‌شود، آدمی وقتی در گواهی‌ها از همه چیز جز خدا چشم‌پوشد دیگر هوای نفس و ملاحظه پدر و مادر و خویشان و نزدیکان ارزشی ندارد، این است که قرآن گفته «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ أَن تَعْدِلُوا» یعنی از هوای پیروی نکنید که شما را از راه قسط منحرف خواهد کرد.

عدل، در حقوق اسلامی تا آن اندازه اهمیت دارد که قرآن، دستور داده است، در تنظیم اسناد تجاری، برای این که قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین دعوا مصون بماند، قرارداد نوشته شود و کاتب هم باید در نوشتن قرارداد حق را در نظر بگیرد و عین واقع را «بالعدل» بنویسد و رعایت بی‌طرفی کامل را بنماید و به هیچ یک از دو طرف معامله تمایل نباشد.

«... إِذَا تَدَابَعْتُمْ بَدِينِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوا وَلِيَكُنْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ...»

بخشی از آیه ۲۸۲/بقره ۲-.

شیخ محمدعبده ذیل آیه مزبور نوشته است (۲۸): باید کاتبی برای ثبت دُیون باشد که در کتابت عادل باشد و رعایت برابری میان متعاملین را بکند و نسبت به کسی تمایل بیشتری نداشته باشد تا برای او، حق بیشتری ایجاد کند و در نتیجه به دیگری زیان رساند.

و نیز باید گفت که عادل و عدالت در اسلام، آن قدر مهم است که در هنگام وصیت و فرا رسیدن مرگ یک مسلمان، باید دو تن عادل بر مضمون وصیت گواه باشند و دو گواه دادگر از میان مسلمانان بر وصیت متوفی گواهی دهند.

«... إذا حضر احدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم...» ۳۲.

بخشی از آیه ۱۰۶ سوره مائده -۵-

البته دنباله^{۳۳} آیه می گوید که چون در سفر باشد و چنین گواهانی را نیابد، رواست که دو گواه از غیر مسلمانان برگزیند ولی شرط آن است که این دو تن، به یک دین آسمانی، مؤمن باشند؛ زیرا آن دو نیز باید به نام خدا سوگند یاد کنند.

«...فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ...» دنباله آیه ۱۰۶ سوره مائده -۵-

شیخ محمد عبده، در ذیل آیه مزبور نوشته است: اولاً در این آیه، تأکید شدیدی برای وصیت و اشهاد بر وصیت وجود دارد و ثانیاً شهادت مشروع، برای اجرای وصیت را، شهادتی می داند که دو تن شاهد، عادل باشند تا گفتار موصی را بر وصیتش تایید کنند. و نیز باید بدانیم که عدالت، در اسلام آن قدر اهمیت دارد که در طلاق باید دو تن از مسلمانان را که به عدالت معروف باشند، برای طلاق دادن شاهد بگیرد و گواهی هم برای خدا باشد. *کامپوز علوم اسلامی*

«...وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ...»

بخشی از آیه ۲ سوره طلاق -۶۵-

عدل اسلامی آن قدر، حائز اهمیت است که در دست از جنگ کشیدن آنها هم توصیه شده که اصلاح باید توأم با عدل باشد؛ زیرا احکام الهی باید در مورد هر کسی

۳۲ - آغاز آیه چنین است: «با ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم...»

آیه ۱۰۶ سوره مائده -۵-

که به قول شیخ طوسی در جلد چهارم ص ۴۴ تفسیر التبیان، در این آیه، کلمه «شهادة» مبتدا می باشد و خبری آن «اثنان ذوال عدل منکم» است و تقدیر آیه چنین است:

«شهادة بینکم شهادة اثنین علی مایبته»

و «ذوا عدل منکم» صفت است برای کلمه «اثنان»

۳۳ - دنباله آیه چنین است: «...أو آخران من غیرکم إن انتم ضربتم فی الارض قاصبکم مصیبة الموت...»

که به او تجاوز شده، اجرا شود.

در آیه ۹ سورة حُجُرَات - ۴۹ - قرآن مجید گفته است:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».

که در واقع، گفته است: اگر طائفه ستمگر و باغی به سوی خدا برگشت، باید میان آن دو طائفه، به عدالت اصلاح کنید و به عدل عمل کنید و عدالت و قسط را گسترش دهید که خدا عدالت گستران را دوست می دارد. پس از اندک تأملی به این نتیجه می رسیم که در دست از جنگ کشیدن آنها هم باید اصلاح توأم با عدل باشد؛ بیانی علامه مرحوم طباطبائی در این مورد بسیار جالب است (۲۹).

علامه مرحوم ذیل «... فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ...» نوشته است:

«أَيُّ فَإِنْ رَجَعَتْ الطائفة المتعدبة الى امرالله فاصلحوا بينهما لا اصلاحاً بوضع السلاح وترك القتال فحسب بل اصلاحاً متلبساً باجراء احكام الله فيما تعدت به المتعدبة من دم او عريض او مال او اى حق آخر ضيعته...».

یادداشتها و مشخصات منابع و مآخذ

(۱) : سید شریف علی بن محمد جرجانی، کتاب التعریفات، مصر، الطبعة الاولى

۱۳۰۶ هجری، چاپ سنگی، افسس تهران ص ۶۳

ابن منظور (جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور) در جلد یازدهم کتاب لسان

العرب، چاپ بیروت (۱۵ جلدی) ذیل کلمه «عدل» چنین نوشته است:

«عَدَلَ الحاکمُ فی الحکم یَعْدِلُ عَدْلًا و هو عادلٌ مِنْ قَوْمِ عدولٍ»

وافزوده است که «عَدَل» از اسماء الله نیز هست و در واقع به معنای «هو الذی لایمیل به الهوی فیجور فی الحکم» در اصل مصدری است که جای صفت را گرفته و از نظر بلاغی عَدَل، ابلاغ است و معنی را بهتر می رساند تا «عادل»؛ زیرا در این صورت، مُسْتَمی را، نفسِ عدل شمرده اند. فَلَاحٌ مِنَ اهلِ المَعْدِلَةِ: آى مِنَ اهلِ العَدْلِ.

و نیز ابن منظور گفته است: «انَّ العَدْلَ على اربعة أنحاء:

الف - العدل فى الحکم. قال الله تعالى: وَان حکمت فاحکم بینهم بالعدل.

ب - العدل فى القول. قال الله تعالى: واذا قلتم فاعدلوا.

ج - والعدل: الفدية. قال الله تعالى: لا يقبل منها عدل.

د - والعدل فى الإشراك. قال الله تعالى: ثم الذين كفروا بربهم يعدلون، آئى يُشركون.

عدَل الموازن والمكاييل: سَوَّاهَا. تعديل الشيء: تقويمه.

والعدل والعدل والتعديل: سواء، أى التطير والمثيل. وقيل هو المثل وأيسر بالتطير عينه.

وفى التنزيل: أوعد ذلك صيماً.

والعدل: الذى يعادلک فى الوزن والقدر.

عَدَل، به معنای مثل و نظیر چیزی است در وزن و بها. جمع آن عُدُول است و أَعْدَال.

سیبویه، میان «عَدیل» و «عِدَل» تفاوت قائل شده و گفته است:

«العَدیل من عادلک من الناس».

«والعِدَل لا یكون الا للمتاع خاصة»

بنابراین، عَدیل انسان جز انسان چیزی نمی تواند باشد و «عِدَل» در مورد کالا و متاع

بکار می رود.

لیکن دیگران سخن سیبویه را قبول نداشته و گفته اند: «عِنْدی عِدَلٌ - غلامک» آى

مثله.

ابن منظور، افزوده است: والعدل: نصف الجمل یكون على احد جنبی البعیر. ازهری

هم گفته است «عِدَل» نصف بارى است که در یک طرف قرار می گیرد. جمع آن

أَعْدَال، عُدُول می باشد.

والعدیلتان: الغیرتان (دوجوال)؛ لَانَّ کُلَّ واحدة منهما تعادل، صاحبتهما.

عَدَلَ عن الشيءِ يَعِدِلُ، عَدْلًا وَعُدُولًا: حاد. عَدَلَ عن الطريق؛ أجازَ وَعَدَلَ اليه عُدُولًا: رَجَعَ.

برای آگاهی بیشتر در این باره می توان به «لسان العرب» جلد یازدهم ذیل کلمه «عَدَلَ» مراجعه کرد.

نویسندگان «معجم الفاظ القرآن الکریم»، در جلد دوم ذیل ماده ع د ل نوشته اند: عَدَلَ: نصف الجِمل. عَدِيل: المثل والنظير. الفرق بين العَدل والبعْدل: فكان ما يدرك بالحواس، عَدْلًا بالكسر. وما يدرك بالبصيرة، عَدْلًا بالفتح. وفعله كَصَرَبَ، والمصدر: العَدل والعَدالة والعُدولة والتَعْدِيلَة.

و افزوده اند که معانی فعل با اختلاف حروف تعدیه، متفاوت می شود؛ زیرا

عَدَلَ به: سَوَاهُ بغيره، وَازَنَهُ به.

عَدَلَ عنه: مَالَ وَاصْتَرَفَ.

عَدَلَ اليه: مَالَ نَحْوَهُ وَعَادَا اليه.

(۲) رک: شیخ الطائفة طوسی، تفسیر التبیان، تحقیق وتصحیح از احمد حبیب

قصیر العالمی، مکتبه الامین، نجف اشرف در ۱۰ مجلد ج ۱ ص ۲۱۵.

(۳) مأخذ پیشین ج ۱ ص ۴۴۴.

(۴) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: علامه السید محمدحسین

الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۸۶ هـ.

۱۹۶۷م ج ۲۰ ص ۳۳۷.

(۵) رک: محمّد فرید وجدی، دائرة معارف القرن العشرين، بیروت، دارالمعرفة،

الطبعة الثالثة ۱۹۷۱ م در ۱۰ مجلد رج ۶ ص ۲۱۲.

(۶) رک: مأخذ پیشین ج ۶ ص ۲۱۴.

(۷) رک: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، الجامع الصغیر فی

احادیث البشیر والتذیبر بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱م در ۲ مجلد ج ۱

ص ۱۱۵ حدیث شماره ۷۴۶.

(۸) رک: المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۸ ص ۳۳.

(۹) رک: سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة

الخامسة ۱۳۸۶ هـ - ۱۹۶۷ م ج ۲ ص ۴۱۵.

(۱۰) رک : مأخذ سابق، همان جلد و همان صفحه.

(۱۱) رک : تفسیر التبیان ج ۳ ص ۲۳۴.

(۱۲) رک : تفسیر المنارج ۵ ص ۱۷۲.

(۱۳) رک : مولیٰ محسن ملقب به فیض کاشانی، تفسیر صافی، در ۵ مجلد،

بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانية ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م ج ۵ ص ۱۰۷
ملا محسن فیض کاشانی، متوفی به سال ۱۰۹۱ هجری ذیل آیه ۷ سورة الرحمن،
حدیث را از پیامبر اکرم دانسته و با عبارت کما قال صلی الله علیه وآله، بیان کرده و ضمناً
از «عدل» هم تعبیری بسیار لطیف کرده و گفته است:

«الْعَدْلُ بَأَن وَفِرْعَالِي كُلِّ مُسْتَعْتِدِّ مُسْتَحَقَّهُ وَفِي كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ حَتَّىٰ انْتِظَمَ أَمْرُ
العالم واستقام».

البته فیض کاشانی در صفحه ۲۶۵ تفسیر آصفی، چاپ سنگی ۱۳۵۴ هـ.ق. حدیث
را ذیل همین آیه، نقل کرده، لیکن گوینده حدیث را مشخص نکرده است.

(۱۴) رک : ابی السعود محمد بن محمد العمادی، تفسیر ابی السعود المسمیٰ ارشاد

العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، قاهره، افست بیروت ج ۵ ص ۱۳۶.

(۱۵) رک : ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق از: محمد ابوالفضل ابراهیم،

بیروت، الطبعة الثالثة ۱۹۶۷ م - ۱۳۸۷ هـ.ج ۱۷ ص ۳۴.

(۱۶) رک : مأخذ سابق ج ۱۷ ص ۵۸.

(۱۷) رک : مأخذ سابق ج ۱۷ ص ۴۴.

(۱۸) رک : مأخذ پیشین ج ۱۷ ص ۳۱.

(۱۹) رک : همان مأخذ ج ۱۷ ص ۱۱۱.

(۲۰) رک : مأخذ سابق ج ۱۷ ص ۴۴.

(۲۱) رک : مأخذ سابق ج ۱۷ ص ۷۰.

(۲۲) رک : تفسیر المنارج ۶ ص ۲۷۴.

(۲۳) رک : سید قطب، فی ظلال القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة

الخامسة ۱۳۸۶ هـ - ۱۹۶۷ م ج ۲ ص ۶۶۷.

- (۲۴) رک : تفسیر التبیان ۴۶۰/۳ .
- (۲۵) رک : تفسیر المنارج ۶ ص ۲۷۴ .
- (۲۶) رک : مأخذ سابق ج ۶ ص ۲۷۳ .
- (۲۷) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذ پیشین ج ۸ ص ۱۹۲ .
- (۲۸) رک : مأخذ سابق ج ۳ ص ۱۲۰ .
- (۲۹) رک : المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۸ ص ۳۱۵ .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی